اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**08:32**

**یک بحثی بود که راجع به کلام مرحوم آقای شیخ محمد باقر اصفهانی رضوان الله علیه راجع به اینکه آیا کشف باشد یا نقل باشد ایشان کشف حکمی را به یک معنایی گرفتند فرمودند بعضی از اشیاء این طوری است یک ابتدائی دارد یک انتهائی دارد ابتدایش را به قول خودش به عنوان ماده گرفتند انتهایش را به عنوان صورت گرفتند این با صورت که می‌آید این دیگر آن شکل پیدا می‌کند آن وقت ایشان می‌گوید منحصر به باب اجازه نیست مثال‌های دیگر دارد یکی‌اش اخذ عنوان فاضل المؤونه که توضیحاتش را عرض کردیم که ما کلام ایشان را ملتفت نشدیم رضوان الله تعالی علیه و هکذا**

**البته عرض کردم وقتی مرحوم شیخ یا مرحوم نائینی یا کسی این طوری می‌نوشتند آقایانی که بعدی آمدند دانه دانه باز این مسائل را بررسی کردند آن وقت بررسی این مسائل دانه دانه تقریبا از بحث ما خارجمان می‌کند می‌رود در عالم دیگری که یعنی یکی یکی بخواهیم بررسی بکنیم خیلی وقت را می‌گیرد و ثمره‌ای**

**موضوع زکات در غلات بلوغ المال بعد انعقاد الحب ، انعقاد الحب را بگوییم مرادش از انعقاد حب همان اشتداد و انعقاد یکی باشد چون می‌گویم گندم اول شروع می‌کند بعد تا یک حدی رسید که به آن گندم می‌گویند مراد از انعقاد حب در اینجا دیگر ولو در خوشه است دیگر گندم است**

**یکی از حضار : سفت می‌شود .**

**آیت الله مددی : اها سفت می‌شود دیگر گندم است . تا دیگر یک مدتی هم آب نمی‌دهند اصطلاح دارند خود کشاورزها مدتی هم آب نمی‌دهند تا سفت بشود بعد می‌چینند بعد به حساب می‌کوبند خرمن کوب می‌کنند تا گندم خالص در بیاید این مرادش از انعقاد حب این است معلوم شد در باب ؟**

**و عرض کردیم در باب زکات این را ما داریم که انعقاد حب باشد و بعضی‌ها هم گفتند نه از خرس باشد و بعضی‌ها همه گفتند نه وقتی که برش گندم صدق کرد بعد از درو کردن دیگر حالا وارد آن بحث فقهی‌اش نمی‌خواهم بشوم .**

**لكنه معنون ببلوغه هذا الحد باید برسد به این حد یعنی نصاب ، بعد التصفية، بعد از اینکه تصفیه شد مراد از تصفیه درو کردن بعد گذاشتند خرمن کوبی کردند ، بعد کاهش را جدا کردند این را اگر به نصاب رسید که نصاب نزد آقایان ما هشت صد و خورده‌ای کیلو است، هشتصد و پنجاه یک مقداری کمتر ، نزد اهل سنت ظاهرا پانصد و خورده‌ای باشد و احتمال دادیم شاید آن عدد پانصد و چهل و پنجاه به واقع خارجی نزدیک تر باشد تا این عدد هشتصد و خورده‌ای که ما داریم .**

**فبعد التصفية لو كان بهذا الحد يكشف عن تعلق الزكاة به حين انعقاد الحب، این کشف می‌کند که از حین انعقاد حب به آن زکات ، این مطالبی که ایشان فرمودند در بعضی عبارات دیگر هم آمده این اختلافی است در فقه روشن نیست این مطلب ایشان فقهیا روشن نیست الان وارد این بحث نمی‌شویم چون بحث فقهی است ، وثمرة هذا الكشف في باب الخمس والزكاة هي صحة أدائهما قبل تحقق هذا العنوان. روایت هم دارد عرض کردم من دیشب نگاه کردم در باب زکات مال هم داریم ، زکات فطره داشتیم ، در زکات مال هم داریم لکن قبولش مشکل است فعلا ، ولو أتلفهما من تعلقا بماله يحسبان عليه. این هم محل کلام است البته اگر صدق اتلاف برش بکند نه تلف بشود ، این هم روشن نیست این مطلبی که ایشان فرمودند .**

**وهكذا صحة بيع الزكوي متوقفة على إخراج حق الفقراء، ببینید آقا شما گندمی داشت نصاب داشته تعلق زکات به آن گرفته لکن هنوز زکاتش را ندادید مخصوصا بنا بر معروف که زکات به عین مال تعلق می‌گیرد پس عین این مال مثلا دو تن الان گندم دارید که بیش از 800 کیلو است دو تن گندم دارید شما از این دو تن گندم هنوز زکاتش را ندادید 200 کیلویش را به یک نفر می‌فروشید ، وقتی 200 کیلویش را به یک فروختید یک مقدارش که زکات باشد یک دهم یا به اصطلاح یعنعی 5 درصد یا 10 درصدش این زکات است چون به عین مال تعلق می‌گیرد یعنی این بیع شما 200 کیلو در 10 درصد یا 5 درصدش درست نیست فضولی حساب می‌شود اما اگر بعد زکاتش را دادید آن بیع درست است ، دقت کردید ؟**

**وهكذا صحة بيع الزكوي متوقفة ملتفت شدید مرادش از بیع زکوی ، مالی را که زکات به آن تعلق گرفته شما هنوز زکاتش را ندادید یک مقدارش را فروختید 200 کیلویش را فروختید بنا بر اینکه زکات به عین مال تعلق بگیرد این 200 کیلو تمام مال شما نبوده یا 20 کیلویش یا 10 کیلویش برای فقرا بوده در آن 10 کیلو یا 20 کیلو می‌شود فضولی عقد بر آن مقدار می‌شود فضولی حالا اگر بعد آمدید زکات مالتان را کلا دادید آن فضولی درست می‌شود ، یعنی آن بیع درست می‌شود .**

**على إخراج حق الفقراء، فلو أخرجه الساعي أو الوالي أينما وجده حالا اگر شما هم ندادید آن مامور مالیاتی که از طرف دولت آمد ، آمد از شما زکات این مال را گرفت همین که زکات مال را گرفت آن بیع درست می‌شود ، يكشف عن صحة البيع من أول الأمر. که آن بیع از اول امر ، این را ایشان آوردند قدس الله سره که نائینی هم مفروغٌ عنه گرفته است . این معلوم نیست مثل اجازه باشد فکر نمی‌کنم اصلا بحث اجازه این نیست ، اصلا این اجازه نیست این مثل قبض است این یک عمل خارجی است ، نه .**

**اجازه ناظر ، اصلا این ناظر به آن مساله نیست یعنی اصلا کلا ناظر نیست به آن مساله این مساله اصلا ناظر به عقد نیست اصلا یعنی اخراج حق زکات ناظر به عقد نیست ، آنجا 20 کیلو ملکش نبوده از الان ملکش شد ، کشف هم نیست ، وقتی این ملکش شد الان ملکش شد این چون بیع در این 20 کیلو که بوده آن بیع درست می‌شود بیع درست می‌شود برای ملکیت است نه برای عقد ، ربطی به عقد ندارد به نظر من مثالش درست نیست .**

**یکی از حضار : شبیه کشف هست ؟**

**آیت الله مددی : نه کشف به این معناست که در اینجا به اصطلاح کشف ، مثل قبض ، قبض کاشف نیست ، قبض ملک به او حاصل می‌شود نه اینکه کاشف .**

**وهكذا في مسألة الركوع فإنه بناء على أن يكون من أول التقوس یعنی از اولی که شما می‌خواهید خم بشوید رکوع هست إلى آخر حد الانحناء ركوعا نه این حد انحنا رکوع باشد مستقیم از اولی که شما شروع کردید به کج شدن این رکوع است ، يتوقف اتصاف الجزء الأول بكونه ركوعا على لحوق الجزء الأخير، این اتصاف نیست این صدق عنوان است مثل نماز ، شما تکبیرة الاحرام و اینها را خواندید خوب این تکبیرة الاحرام و فاتحه وقتی است که شما تا آخر نماز سلام بدهید در وسط رها کردید باطل است این از آن قبیل است .**

**وبالجملة: كل أمر متأخر كان بمنزلة الصورة للأمر المتقدم، فالمتقدم يتحقق من أول الأمر، وينكشف بهذا المتأخر وجود المتقدم في ظرف وجوده.**

**وفيه: اشکال مرحوم نائینی اگر شما این را صورت گرفتید خوب هیات شیء به صورتش است نه به ماده‌اش چرا از اول ماده شروع بشود؟ أنه إذا كان العنوان اللاحق بمنزلة الصورة والسابق بمنزلة المادة فلا بد من الالتزام بالنقل، لأن فعلية الشئ إنما هي بالصورة. وبالجملة: مع دخل المتأخر في تحقق اتصاف السابق بوصف الموضوعية يستحيل اتصافه بهذا الوصف قبل تحقق المتأخر ومجردا عنه.**

**یعنی اگر شما می‌خواهید بگویید که این سابق ، ببینید این امر لاحق به وجود خودش موثر بوده خوب نمی‌شود بگوییم موثر باشد وجودش را از سابق بیاورد یستحیل ، این یستحیل می‌خواهد بگوید فرق نمی‌کند در اعتباریات در امور حقیقیه فرق نمی‌کند .**

**والثالث ، این دو تا کشف حکمی ، کشف سوم ، کشف حکمی که خود ایشان والثالث: ما بيناه سابقا في توجيه كلام المحقق وهو يختص بباب الإجازة، و لذا ایشان ملتفت شد این که می‌گوید یختص بباب الاجازه دیگر آن بیع زکوی را حساب نکنید این فقط در جایی است که بگوید اجزت ، انفذت ، ایشان می‌گوید این یختص ، مراد معلوم شد باب اجازه یعنی چه ، نه بیع زکوی که الان مثال زده ، من هم عرض کردم این اصلا بحث اجازه نیست می‌گوید این مطلب وهو: أن كل ما كان إنفاذا للأمر السابق فمقتضى القاعدة أن تكون الآثار التي إنفاذها بيد المجيز مترتبة عليه من أول الأمر.**

**و ما عرض کردیم کشف حقیقی است کشف حکمی نیست این ، لکن مشکل کار با ما با این آقایان کجا بود آن امر سابق را ایشان ملکیت گرفتند ما امر سابق را عقد گرفتیم این تمام اشکال این است ، یعنی ما فرضمان این بود که اجازه و انفاذ آن عقد را قوی کرد نه ملکیت ، اینها می‌خواهند بگویند با اجازه الان محقق شد چطور می‌شود ملکیت که یک جزئش عقد بود و یک جزئش اجازه بوده این کاشف باشد ، مشکلشان سر این جهت بود .**

**اما اگر مطلب را این طوری گفتیم ، و لذا مرحوم نائینی می‌گوید : وفيه أولا: أن النزاع في المقام ليس مختصا بما كان ناظرا إلى ما وقع، نه نزاع همین است اینکه ایشان می‌گوید لیس نه نزاع مختص به همین است . ك‍ " أجزت " و " أنفذت " و " رضيت " من در رضیت شبهه کردم اجزت را گفتیم قبول ، انفذت هم قبول ، رضیت را گفتیم شبهه دارد .**

**بل يجري فيما إذا أخرج الساعي مقدار الزكاة، آن وقت دو سه تا مثال‌های اینطوری می‌زند و فیما إذا أبرأ المرتهن الدين، ببینید مثلا من به شما می‌گویم یکصد میلیون به من قرض بدهید می‌گویید آقا یک چیزی رهن بگذار می‌ویم آقا خانه‌ام را رهن می‌گذارم این خانه‌ی من رهن است صد میلیون درست شد ؟ آن وقت اینها برنامه‌شان به این است چون به خانه حق مرتهن تعلق گرفته این نمی‌تواند بفروشد ، چرا چون رهن حقیقتش عرض کردیم هر عقدی یک حقیقتی دارد حقیقت رهن استیثاق است وثیقه گرفتن است حقیقت رهن وثیقه است ، اگر این بتواند خانه‌اش را بفروشد وثیقه نیست . معلوم شد چه می‌خواهم بگویم ؟ این اگر راهن بتواند خانه‌اش را بفروشد دیگر پس وثیقه چه شد ؟**

**و لذا هر تصرفی که منافی با حقیقت آن عقد است این دیگر درست نیست ، حالا فرض این جوری می‌کنیم راهن آمد خانه را رهن گذاشت و قرضش هم صد میلیون بود روشن شد ؟ لکن برداشت خانه را فروخت گفتیم این بیع درست نیست ، خانه را برداشت فروخت لکن بعد از اینکه خانه را فروخت آن آقایی که مرتهن بود گفت آقا من صد میلیون را به تو بخشیدم دیگر اصلا به من مدیون نیستی خوب دقت کنید**

**یکی از حضار : یا قرضش را ادا کرد**

**آیت الله مددی : نه اصلا بخشیدم ، ابراء .**

**می‌گوید در اینجا آن بیع درست می‌شود روشن شد ؟ با اینکه به لفظ اجزت نیست ، عرض کردم اینها معلوم نیست بحث اجازه باشد این اشکال نائینی معلوم نیست وارد باشد ، وما إذا أبرأ المرتهن الدين، روشن شد مراد ایشان چیست ؟ یعنی نصف کلام را حذف کرده که اگر راهن فروخت عین مرهونه را بعد مرتهن دین خودش را بخشید آن بیع درست می‌شود بیع اول درست نبود چون منافی با استیثاق بود .**

**وما إذا فك الراهن الرهانة، یا بیعش را فروخت و راهن آمد گفت آقا این خانه را من به رهن گذاشتم این برداشتم به جایش مثلا ماشینم را رهن می‌گذارم به جای 100 میلیون ماشینم را رهن می‌گذارم اگر فک رهانه کرد باز هم آن بیع درست است . ایشان می‌گوید اینها همه از باب اجازه هستند انصافا اینها باب اجازه نیستند نه اصلا ربطی به باب اجازه ندارند اصلا محل کلام اصولا در جایی است که ناظر به عقد باشد اینها ناظر به عقد نیستند ، دقت می‌کنید ، اصولا اینها نیستند .**

**وثانيا: إذا كان الشئ غير نافذ إلا بأمر لاحق فكيف تترتب عليه الآثار من قبل؟ درست است چون انفاذ امر سابق کرده آن وقت چون خودش انفاذ کرده باید ملتزم به آثار بشود ، یعنی مثلا ایشان گاو را فروخته می‌گوید آقا دو روز قبل من گاو را فروختم ایشان هم دو روز شیر گاو را خورده من که می‌گویم آقا قبول کردم باید بدانم این دو روز شیر را هم که خوردم به آن آقا باید بدهم چون بیع اول شده است . دقت کردید ؟ بیع اول پس دو کیلو شیر را خوردم من دو کیلو را خیال می‌کردم برای خودم است در حقیقت من اتلاف کردم لکن در حین اتلاف نمی‌دانستم اتلاف کردم خیال می‌کردم تلف شده نه اتلاف بوده است . وقتی اجازه داد خودش می‌داند می‌گوید من آقا اجازه دادم بیعی را که دو روز قبل انجام دادی درست است وقتی خودش اجازه داد و بیع درست شد خواهی نخواهی خودش اتلاف کرده پس ضامن است این که ایشان می‌گوید چطور ترتیب آثار ، عرض کردم اگر مساله را از این راهی که من عرض کردم این شبهاتی را که مطرح کردند اینها هیچ کدام مطرح نمی‌شود . و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**